

مرو

موسی اسوار و رمان های غائب طعمه فرمان

سایه‌های تاریخ

پارساشهری



غائب طعمه‌فرمان، نویسنده مطرح عراقی که در ۱۹۲۷ در یکی از محله‌های قدیمی بغداد به نام «مُزَیعه» به دنیا آمد، با ترجمه‌های درخ‌ور موسی اسوار به مخاطبان فارسی‌زبان معرفی شد. «پنج صدا»، «سایه‌هایی بر پنجره» و «درخت نخل و همسایه‌ها» ازجمله آثاری است که از طعمه فرمان به فارسی منتشر شده است. فرمان اعتقاد دارد که باید تاریخ را از خلال رمان‌ها جست‌وجو کرد و از این‌رو در هریک از آثار خود مقطعی خاص از تاریخ اجتماعی عراق را ترسیم کرد. اسوار با این تفسیر از آثار فرمان، رمان «درخت نخل و همسایه‌ها» را به حوادث سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم و متعاقب آن سال‌های حضور نیروهای انگلیس و استعمار انگلیس در عراق مرتبط می‌داند که در آن تناقضات و مسائل اجتماعی و کشمکش‌های آن برهه به خوبی به تصویر کشیده شده است. اسوار معتقد بود که فرمان توانسته مسئله دغدغه‌های روشنفکری، اختناق، سانسور، تضییقات سیاسی، تبعید و نفی بلد مخالفان در دهه پنجاه را در رمان «پنج صدا» منعکس کند. چهار سال پس از انقلاب و روی کار آمدن جمهوری، کودتایی صورت گرفت و سرانجام انقلاب تلخ شد و دوباره حزبی حاکم شد و بر دیگر احزاب سخت گرفته شد. دوباره به‌سیاری از عراق مهاجرت کردند و بسیاری به زندان افتادند. طعمه‌فرمان آن دوره را هم در قالب رمان «سایه‌هایی بر پنجره» منعکس کرده است. به‌گفتهٔ اسوار، طعمه‌فرمان همچنین در آخرین رمان خود هم به دهه ۸۰ در سایه نظام خفقان و دیکتاتوری آن مقطع، به‌خصوص دوره تاریک آخرین حکومت عراق پیش از ورود نیروهای آمریکایی پرداخته است. در تمام آثار فرمان، توجه به مسائل تاریخی، تناقضات اجتماعی، جلوه‌های این تناقضات، فقر، بی‌سوادی، بیماری، محرومیت، فاصله‌های طبقاتی و همه جلوه‌های زشت نظام طبقاتی و نظام استعماری مشهود است و این امر بیش از همه در رمان «درخت نخل و همسایه‌ها» دیده می‌شود. رمان «پنج صدا» درباره دغدغه‌های روشنفکری است. رمان «سایه‌هایی بر پنجره» نیز درباره مقطعی بغرنج در عراق در دهه شصت است. داستان یک خانواده اصیل بغدادی، مردی خود-ساخته و تناقض‌های افراد این خانواده در پی مواجهه با فرار غروس‌شان است.

روشنفکران و چندصدایی

«پنج صدا» دومین رمان مشهور این نویسنده عراقی است که با انتشار آن جایگاهش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رمان‌نویسان ادبیات عرب تثبیت شد. پیش از انتشار این رمان، غائب طعمه‌فرمان در سال ۱۹۶۶ رمان «درخت نخل و همسایه‌ها» را منتشر کرده بود. اسوار وجه شاخص آثار این نویسنده را «انتخاب موضوعات و شخصیت‌ها از متن واقعیت و حیات اجتماعی مردم در ادوار مختلف از تاریخ معاصر عراق» می‌دانست. خود فرمان نیز در جایی گفته است که «من در آثار خود برآنم که دوره‌ای تاریخی و اجتماعی را بازتاب دهم و سعی می‌کنم نمونه‌های مشخصی از دوره‌ای مشخص انتخاب کنم». در آثار او رد پیرنگی از زندگی خودش نیز دیده می‌شود. وقایع «پنج صدا» در عراق پیش از انقلاب ۱۴ جولای ۱۹۵۸ و در سال‌های بازپسین سلطنت و حکومت دست‌نشان‌دگان انگلیس، شکل می‌گیرد و به‌قول اسوار، موضوع و دستمایه این وضع روشنفکران در آن برهه است و از این طریق تصویر دامنه‌دار و هنرمندانه‌ای از حیات عراق در دهه پنجاه میلادی ارائه می‌شود. در ساختار این اثر، نویسنده فرم هنری متفاوتی اختیار کرده که یادآور چندصدایی در موسیقی است. هریک از فصول صدایی مستقل است اما این صداها، جای جای، با هم نیز تداخل دارند و با این شیوه، هنر بارز نویسنده در ترسیم واقع‌بینانه شخصیت‌ها و تحلیل دقیق روان‌شناختی آنها جلوه می‌کند. غسان کفانی، نویسنده شاخص عرب، معتقد بود که از این رمان می‌توان به‌جای تازرانه هم استفاده کرد. کفانی همچنین در متنی نوشت: «از نخستین سطر این رمان احساس کردم در میان انگشتان مردی پراستعداد سیر می‌کنم. مرا تا اعماق عراق و اعماق مردمش به سفر برد و ارزش و معنای ادب معاصر را در آن دیار که همیشه در پدیدآوردن آثار هنرمندانه پیشگام بوده است، به آن بازگرداند و چیزی به من ارزانی کرد که دائم در جست‌وجوی آن بودم و نمی‌یافتم! درباره پنج صدا، این رمان درخشان، توان گفت که به چیزی ممتاز است که به‌هندرت می‌توان در رمان معاصر عربی یافت و آن هوشمندی است. نویسنده باهوش است و از این‌رو قهرمان‌هایش واقعی و هوشمندند و از همان آغاز، با کام‌هایی عمیق و سنجیده، به سوی مداری واقعی پیش می‌روند. خواننده می‌تواند این هوشمندی را در هر سطر لمس کند: در گفت‌وگوها، در توصیفات، در ورود به عمق احساسات و عواطف بشری، در چیره‌دستی در ترسیم شخصیت و هدایت وقایع و از همه مهم‌تر، در شناخت فضایی که وقایع بر گرد آن و در متن روی می‌دهند و درک ژرف‌های این فضا و نیروهای که آن را به حرکت درمی‌آورند و آن را در نهایت متبلور و ساخته و پرداخته می‌کنند». «هوشمندی» از آن نوع که به‌گفتهٔ کفانی در اغلب آثار داستانی معاصر عرب ردی از آن را نمی‌توان یافت.

سایه‌های حافظه



است که نمی‌توان از آنها دریخت چون پاره‌ای از حافظه و وجدان ما شده‌اند. موسی اسوار معتقد است غائب طعمه‌فرمان، فصل گمشده‌ای از تاریخ ادبیات عراق را نوشته، و این کار بی‌هاهو صورت گرفته است، او که از هیاهوی محافل دوری می‌کرده و به بزدگداشت و ازبانی بی‌اعتنا بوده است. رمان «سایه‌هایی بر پنجره» به دوره‌ای بغرنج از تاریخ معاصر عراق مربوط است: «دهه شصت از قرن گذشته و دقیقاً پس از ۱۹۶۳ سال وقوع اولین کودتای خونین یعنی‌ها و ناکام‌ماندن حرکت انقلابی ۱۹۵۸. دگرگونی‌ها و تحولاتی که به لحاظ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در آن سال‌ها رخ داده بود در این رمان سایه انداخته است.» این رمان سرگذشت خانواده‌ای بغدادی را روایت می‌کند که با بحرانی دست به گریبان شده و همین بحران و نحوه برخورد اعضای خانواده با آن، سرنوشت آنان را درگون می‌کند و رفته‌رفته به یک تراژدی خانوادگی بدل می‌شود. فرمان در این اثر از تناقضات حاد درونی شخصیت‌ها پرده برمی‌دارد. غائب طعمه‌فرمان را از رمان‌نویسان عراقی و پیشگام رمان امروز عراق می‌خوانند و خواندن آثار او به‌همت اسوار ایک برای مخاطب فارسی‌زبان نیز فراهم شده است.

رمان «نهنگ‌ها به خاک برمی‌گردند» اثر رضا نعمتی، روایتی چندلایه است که در تقاطع واقعیت اجتماعی و حقیقت متافیزیکی ایستاده است. این اثر را نمی‌توان در یک قالب‌بندی ساده جای داد؛ بلکه باید آن را به‌مثابه کلافی در نظر گرفت که تارهای آن از جنس «انتقام» و بودهای آن از جنس «عشق» است. از یک منظر، همان‌گونه که نقد روزنامه «شرق»^{*} به‌درستی اشاره کرده، داستان با یک «قتل» پیش می‌رود. مرگ افشین که با «فرمانبرداری» عجیب خود همراه است، مونور محرکه روایت است. نعمتی با مهارت، ذهنیت قاتل را کالبدشکافی می‌کند: آن لحظه نشنه‌وار اقتدار ناشی از سلب زندگی از دیگری، و سپس فروپاشی کامل و احساس پوچی عمیق پس از آن. اینجا، انتقام به‌عنوان یک عمل انسانی در یک جامعه نوپید، کاملاً شکست می‌خورد و جز افزودن بر مصیبت جمعی نتیجه‌ای ندارد. این، خوانشی کاملاً ملموس و زمینی اثر اثر است. اما رمان نعمتی در همین نقطه متوقف نمی‌شود. درواقع این «شکست در سطح زمینی» است که شخصیت را به سمت یک جست‌وجوی عرفانی در سطح متافیزیکی سوق می‌دهد. قتل افشین -این عمل پوچ- بایک (راوی) را در

یک باتلاق معنابخانگی رها می‌کند. دقیقاً در همین لحظه تاریک است که «عشق» نه به‌عنوان یک حوشی رمانتیک، بلکه به‌عنوان تنها امکان رستگاری و یافتن معنا خودنمایی می‌کند. عشق بایک به رعنا، در خوانش فلسفی، پاسخی است به آن پوچی. این عشق، «عشق باپروا» است؛ عشقی که می‌داند در نیایی که «کلمات» ارزش خود را از دست داده‌اند، تنها «عمل» -اما این بار عملی از جنس دلدادگی و گذشت- می‌تواند نجات‌بخش باشد. اینجااست که انتقام (به‌عنوان یک عمل اینرانگر) در تقابل با عشق (به‌عنوان یک عمل آفریننده) قرار می‌گیرد. با این رویکرد متوجه می‌شویم نام بایک، افشین و شهر تبریز دیگر تنها ارجاعات تاریخی نیستند، بلکه نمادهایی از یک تقابل همیشگی هستند: تقابل بین خیانت و وفاداری، بین اسطوره شکست‌خورده و امید به رستگاری. نهنگ مرده در میدان شهر، نماد آرمان‌های مرده‌ای است که جامعه به آن پشت کرده، اما شاید عشق بتواند راهی برای «بازگرداندن آن به خاک -یعنی به مبدأ اصیل و پرورش‌دهنده‌اش- باشد. در نهایت، «نهنگ‌ها به خاک برمی‌گردند» را شاید بتوان روایتی دانست از شکست انسان در تصفیه‌حساب با گذشته از طریق خشونت (انتقام) و امکان جبران آن -نه در سطح اجتماعی که در سطح فردی- از طریق عشق و پذیرش دیگری. نعمتی نشان می‌دهد که در جهان پست‌مدرن، که همه روایت‌های کلان فروپاشیده‌اند، شاید تنها «روایت شخصی عشق» باشد که می‌تواند همچون تکیه‌گاهی برای زیستن عمل کند؛ حتی اگر این عشق خود نیز در نهایت

تراژیک باشد. نقد روزنامه «شرق» به پوچی انتقام می‌پردازد، رغبت افشین به مرگ را به‌مثابه رهایی‌اواکاو نمی‌کند که مرگ افشین، خودکشی کامویی برای رهایی از بی‌معنایی است که به شکل عذاب وجدان نمود دارد... پوچی انتقام و‌هایی از عذاب وجدان، از طریق لنز کامویی، ایده‌ای بسیار عمیق و قابل تأمل است که نباید به‌سادگی از کنارش عبور کنیم. بله، می‌توان صحنه مرگ افشین را نه صرفاً به‌عنوان یک قتل، بلکه به‌مثابه یک «خودکشی فلسفی» یا «رضایت به مرگ» برای رهایی از بار سنگین عذاب وجدان و پوچی وجودی تفسیر کرد. این تفسیر، خوانش نقد «شرق» را به سطح کاملاً جدیدی ارتقا می‌دهد. طغیان کامویی و پذیرش پوچی را می‌توان در نقش سیزیف آگاه به افشین داد؛ از نگاه آبر کامو در «افسانه سیزیف»، انسان زمانی به «طغیان» می‌رسد که پوچی زندگی را بپذیرد و با آگاهی کامل به زندگی ادامه دهد. سیزیف با ندانستن بیهودگی کارش، سنگ را به بالای کوه می‌راند. این پذیرش، خودش یک شکل از طغیان و آزادی است. افشین و قربانی که به قاتلش رضایت می‌دهد در نقد «شرق» توصیف شده: افشین در لحظه مرگ، نوعی «فرمانبرداری» و «تسلیم» از خود نشان می‌دهد: «همگی کنار آب ایستادند و افشین به بستر دریایی خیره گشت که قرار بود باین آخ‌رش باشد؛ نوعی فرمان‌برداری در رفتار و حسرتی در چشمانش بود که دل انسان را آب می‌کرد و مایه ترجم بود...» این تسلیم را می‌توان «پذیرش آگاهانه مرگ» تفسیر کرد. افشین، مانند سیزیف، به بیهودگی و پوچی زندگی خود (که احتمالاً با عذاب وجدان عمیقی همراه بوده) پی برده است. مرگ -برای او نه یک شکست، بلکه «رهایی نهایی» از این عذاب است. او با رضایت به مرگ، در آخرین لحظات، بر سرنوشت خود حاکم می‌شود و طغیان خود را نه در زندگی، که در چگونگی مردنش نشان می‌دهد. عذاب وجدان به‌عنوان تجلی پوچی در جای جای رمان ما را به خود می‌خواند. درواقع عذاب وجدان می‌تواند شدیدترین تجلی «پوچی» در وجود انسان باشد: تلاش برای یافتن معنا در عملی که غیرقابل جبران است و تنها نتیجه آن، عذاب بی‌پایان است. این دقیقاً مشابه اتفاقی است که برای شخصیت اصلی «بیکانه» کامو، مورو، پس از قتل می‌افتد. او اگرچه در ظاهر بی‌تفاوت است، اما در زندان با پوچی وجود خود روبه‌رو می‌شود. حال اگر افشین را محکوم به عذاب وجدان فرض کنیم، افشین به دلیل عمل گذشته‌اش (شاید نقش او در مرگ حمید) دچار عذاب وجدان شده، زندگی برای او به یک محکومیت بی‌معنا تبدیل شده است. هر لحظه زندگی برای او ادامه همان عذاب است. بنابراین، مرگ از سوی منتقمان برای او

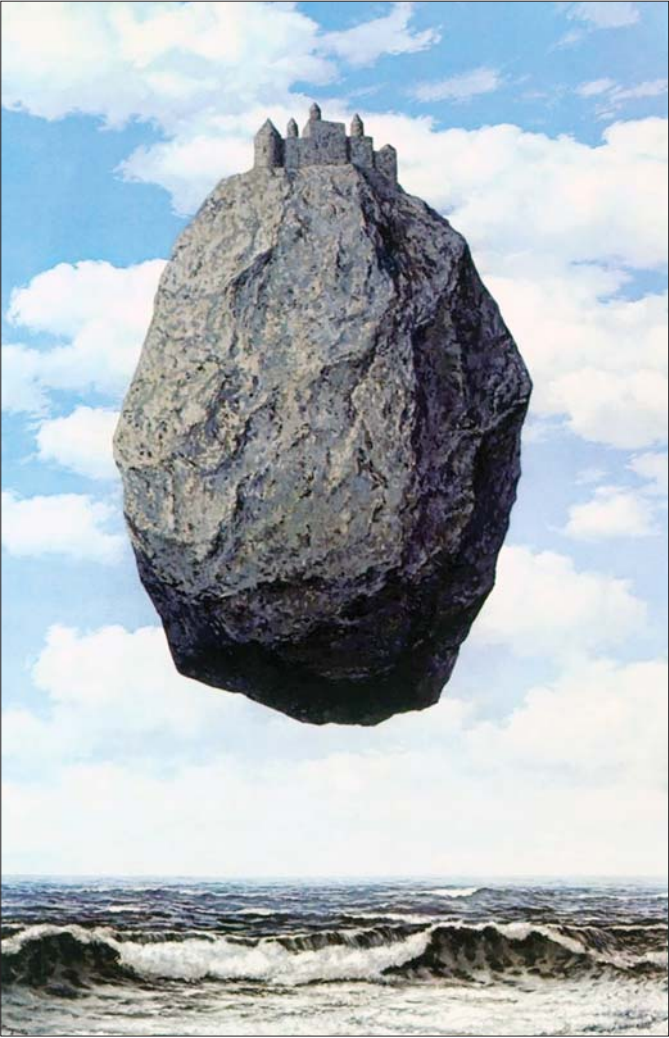
منابع و یادداشت‌ها

مروی بررمان «نهنگ‌ها به خاک برمی‌گردند» نوشته رضا نعمتی

انتقامی که به عشق می‌رسد؟

علی‌غلامی

«ناچی» می‌شود؛ راه فراری از آن زندان درونی. این مفهوم با مورد مطرح‌شده همخوانی دارد؛ جایی که فرد به دلیل عذاب وجدان ناشی از قتل پدرش دست به خودکشی می‌زند: «عذاب وجدان یک لحظه هم رهایم نکرد به همین دلیل دست به خودکشی زدم». این نشان می‌دهد که عذاب وجدان می‌تواند چنان بار پوچی‌ای ایجاد کند که مرگ را به‌عنوان تنها راه‌حل منطقی جلوه دهد. از سوی دیگر، در این اثر وزن، انتقام به‌مثابه عملی پوچ و بی‌ثمر بازنمایی می‌شود. نقد «شرق» به‌درستی بر پوچی انتقام تأکید می‌کند: «انتقام چقدر پوچ بود، حتی بی‌رحمانه‌تر از قتل اول به نظر می‌رسید... تازه بعد از کشتن افشین فهمیدند که حمید سال‌ها پیش به‌قدری مرده است که هیچ مرگ دیگری نمی‌تواند اثرش را پاک کند». این جمله، هسته مرکزی فلسفه کامورا نشان می‌دهد: جست‌وجوی معنا در جهانی که ذاتا پوچ است، خود عملی پوچ است! منتقمی که خود را فریب می‌دهد: منتقمان، درست مانند مورو، عمل



خود (انتقام) را انجام می‌دهند اما بلافاصله با پوچی نتیجه آن روبه‌رو می‌شوند. انتقام نه آرامش می‌آورد، نه عدالت را برقرار می‌کند، و نه حتی خاطره حمید را زنده می‌کند. این عمل تنها بار گناه و پوچی جدید را بر دوش او می‌گذارد. باید گفت تضاد بین این دو شخصیت جالب است؛ یعنی افشین با پذیرش مرگ، به‌نوعی به آرامش (رهایی از عذاب) می‌رسد. منتقمان با انجام قتل (عملی که باید منعابخش باشد)، خود را در باتلاق پوچی عمیق‌تری غرق می‌کنند.

اما با رجوع به نقد پیشین، چاب‌شده در ۶ دی ۱۴۰۳ روزنامه «اطلاعات»، باید اضافه کنیم عشق در تقابل با انتقام جنبه ایجابی داستان است که نباید از آن غفلت کرد. «عشق» به‌عنوان تنها امکان رستگاری وارد صحنه می‌شود، به‌نوعی راوی و خواننده را تسلی و آرامش می‌بخشد و به داستان جامعیت می‌دهد. اگر انتقام نماد اوج «پوچی» در جهان بی‌معناست، عشق بایک به رعنا می‌تواند نماد «طغیان» کامویی به سبکی دیگر باشد؛ یک «بله» شورمندانه به زندگی در دل یک «نه» بزرگ به پوچی است. در که مطلب، عشق، در مقابل انتقام، یک «حقیقت افزوده» است. آثانی که با انتقام، تنها مرگ و نیستی را افزودند. در مقابل اما این عشق است که می‌تواند حتی در سایه پوچی، لحظاتی از معنا و لذت بیافریند. این همان «رهایی در بخشش» و «لذت‌بخش کردن زندگی به‌جای منعابخشیدن به آن» است. بنابراین، رمان را می‌توان به‌عنوان تقابل دو نیرو دید: نیروی مرگ و پوچی (انتقام): که بایک و بهرام را به سمت نابودی می‌کشاند.

و نیروی زندگی و طغیان (عشق): که بایک را به سمت رعنا و امکان رستگاری فردی سوق می‌دهد. خودکشی فلسفی در قالبی ادبی را هم می‌توان از این رمان بیرون کشید و گفت مرگ افشین در «نهنگ‌ها به خاک برمی‌گردند» را می‌توان از منظر کامو چنین خوانش کرد:

افشین، با پذیرش داوطلبانه مرگ، «پوچی وجود» خود را که در قالب عذاب وجدان تجلی یافته بود، می‌پذیرد. او با



نهنگ‌ها به خاک

برمی‌گردند

رضا نعمتی
انتشارات حکیم نظامی گنجهای

پیش‌زمینه و یادداشت‌ها

یاد

موسی اسوار و دغدغه پیوند فرهنگ‌ها **بلی میان ایران وادبیات عرب**

موسی اسوار، از مترجمان مطرح ادبیات عرب بود که آثار مهمی را از شعر و داستان تا تاریخ ادبی به فارسی ترجمه کرد. به‌جرت می‌توان گفت ترجمه‌های درخور از نزار قبانی، محمود درویش و جبران خلیل جبران به دست اسوار انجام گرفت. درعین‌حال که او جهان و شخصیت ادبی این نویسندگان و شاعران را می‌شناخت و در نقد و شناخت جهان ادبی‌شان به مخاطبان فارسی نقش بسزایی داشت. اسوار روز چهارم شهریور ماه درگذشت و روز پنجم شهریور، اهالی فرهنگ و ادبیات او را تا خانه ابدی‌اش بدرقه کردند.

مسعود جعفری جزی، استاد زبان و ادبیات فارسی و از اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، موسی اسوار را مترجم دوزبانه خواند و به «اینها» گفت: «او با فرهنگ عربی و فارسی به یک اندازه آشنایی و انس داشت. تعبیر مترجم دوزبانه به شایستگی درباره اسوار صدق می‌کند. در عراق زندگی و دوره متوسطه را ط‌ی کرده بود و با اینکه پس از دریافت دیپلم با ورود به ایران در رشته‌ای غیرمرتبط درس خوانده بود، از دهه ۵۰ وارد حوزه ویراستاری شد و مدتی نیز مسئول شورای ویرایش در تهیه برنامه‌های صداوسیما ازجمله فارسی را پاس داریم، بود.

جعفری جزی اسوار را پل ارتباط ادبی میان ایران و کشورهای عربی خواند و به گستره فعالیت‌های موسی اسوار در حوزه ترجمه ادبیات عرب اشاره کرد و گفت اسوار هم در حوزه ادبیات مدرن و هم ادبیات کلاسیک مترجمی متبحر و فعال بود. از دید جعفری جزی، یکی از ویژگی‌های اسوار، دغدغه ترجمه آثار و گونه‌هایی مغفول‌مانده در ادبیات عرب بود. او فقط آثار نویسندگان و شاعران مشهور جهان عرب را ترجمه نمی‌کرد و به ترجمه آثار رمان‌های عربی هم که کمتر شناخته شده بودند، توجه داشت. در همین راستا بود که سراغ ترجمه ادبیات داستانی عراق رفت.

اسوار پیش‌ازاین به «اینها» گفته بود: «بعضی از انواع ادبی در بعضی اقلیم‌ها مغفول مانده‌اند. خوشبختانه شعر امروز عربی خوب به فارسی ترجمه شده است و ازاین‌رو امروز اغلب شاعران مطرح عربی برای ما فارسی‌زبانان آشنا هستند. عرب‌ها نیز تا حدودی شعر ما را می‌شناسند. با این حال متأسفانه این وسط داستان و رمان عراق مغفول مانده است. این سرزمین در این حوزه بسیار درخشان است اما ما تا به امروز فقط به شعرش توجه کرده‌ایم...»

این در حالی است که عراق رمان‌نویسان بسیار مطرحی دارد». اسوار همچنین با انتقاد از ذهنیت منفی ایرانیان نسبت آثار ادبی جهان عرب و اشاره به ریشه‌های شکل‌گیری چنین نگاهی و تأثیر آن در دهمسان را در روند ترجمه، از چنین قیدوبندهایی آزاد کنیم، علاوه بر اینکه بر تعداد ترجمه آثاری از این دست دهمسان را در روند ترجمه، از چنین قیدوبندهایی آزاد کنیم، علاوه بر اینکه بر تعداد ترجمه آثاری از این دست افزوده می‌شود، می‌توانیم از ظرفیت گسترده و ناشناخته این حوزه بیشتر بهره بگیریم.»

جعفری جزی با اشاره به این دغدغه موسی اسوار و آنچه او به جز ترجمه در این حوزه انجام داد، گفت: «اسوار دغدغه پیوند فرهنگ ایران با کشورهای عربی را داشت و تا قبل از شیوع بیماری کرونا هر سال در نمایشگاه‌های کتاب لبنان و قطر شرکت می‌کرد و پل ارتباط فرهنگی و ادبی و نماینده غیررسمی ایران و کشورهای عربی بود و نیز در نمایشگاه کتاب امسال در تهران با پیشنهاد او یک روز از نمایشگاه به نام ایران و ادبیات عرب نام‌گذاری شد.» جعفری جزی همچنین به موضوع موسی اسوار درباره مسئله فلسطین اشاره کرد؛ اینکه او همواره دغدغه کاهش آلام و آزادی فلسطین را داشت.

۵۱۸۶، چهارشنبه ۲۹ مرداد ۱۴۰۴